

اکنون باید دید که مشترکات این قوم با دیوان مازندران و رقبای آنان یعنی سلسله حکومتی پیشدادیان چه بوده است:

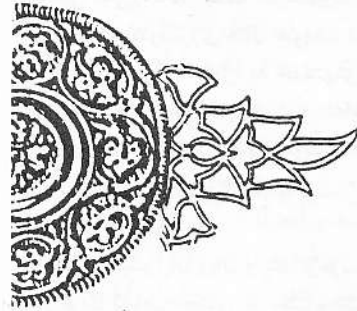
مشترکات و شباهتهای سومریان با دیوان مازندران و پیشدادیان

کشفیات باستان‌شناسی در ناحیه‌ای به نام غار کمربندی (واقع در نزدیک بهشهر) در مازندران بیانگر این واقعیت است که سرآغاز کشاورزی و پرورش حیوانات و سفالگری از همین سرزمین بوده است. یکی از باستان‌شناسان معتقد است که در هیچ نقطه‌ای از جهان آثار کشاورزی و دامپروری و ظروف سفالین به قدمت آنچه در غار کمربندی کشف شده به دست نیامده است. قدمت این آثار به حدود ۸۶۰۰ سال می‌رسد.^{۴۵} عجیب نیست که مطابق روایات ایرانی، اعم از اوستائی و پهلوی و اسلامی، مبدأ ظهور نخستین انسان، با نام گیومرت و هم‌چنین سرآغاز مدنیت و فرهنگ از کوه دماوند و سرزمین مازندران بوده که منشأ و مسکن مردمانی غول‌پیکر با نام دیو نیز به حساب می‌آید است. گیومرت بدو در کوه دماوند مأوا داشت که در مجاورت نلور دیوان واقع بود. گیومرت و فرزندان او و اعقابشان سلسله‌حکومتی پیشدادیان را تشکیل داده، غالباً با دیوان در ستیز بوده‌اند، اختراعات و ابتکارات فراوان داشته و شهرها احداث کرده‌اند. بلعمی از طبری نقل می‌کند: گیومرت که با فرزندان در نواحی دماوند «شهرها و مآوا کردند، مردی نیکوروی بود و نیت نیکو داشت، و بدان حد دیوان مأوا داشتند، و همه را از آنجا بیرون کرد، به فرایندی که او را داد بود.»^{۴۶} و باز هم بلعمی می‌گوید: از فرزندان گیومرت «گروهی آنچه دماوند و طبرستان بمانندند و شهرها کردند.»^{۴۷} از پی گیومرت نوباد هوشنگ و پس از او فرزندانش تهمورث و جمشید در ایران به حکومت می‌نشینند و سرنوشت جهان آن روزگار را به دست می‌گیرند. پیش از استقرار گیومرت در آن نواحی و نیز مقارن با ایام آن فرزندان قومی ناشناخته و افسانه‌ای در نواحی مازندران و سواحل جنوبی دریای خزر می‌زیستند که از آنها با نام دیو یا دیوان مازندران یاد شده است. مطابق این روایت دیوان مخلوقاتی با خصوصیات خارق‌العاده و عمدتاً در هیئت انسانی بوده‌اند که سرانجام مغلوب پیشدادیان مهاجم شده‌اند. در کشمکشهای طولانی بین دیوان و پیشدادیان بارها دیوان گرفتار شکست شده‌اند. در هریک از شکست‌ها دیوان منکوب، تحفه‌ها و ظرایفی از پدیده‌ها و اختراعات خود را به پیشدادیان عرضه می‌دارند و در همین حال پیشدادیان نیز به نوبه خود ابتکارات و نوآوری‌هایی در زمینه فرهنگ و مدنیت ارائه داده‌اند.

پاره‌ای از مشخصات و مختصات فرهنگی این دو گروه متخاصم در مآخذ کهن ایرانی و همچنین عربی ثبت شده که عموماً در صورت نقل و ترجمه و نسخه‌برداریها درهم آمیخته یا خدشه‌ها اشتباهاتی در آنها راه یافته است. با همه اینها باز هم از مقایسه مجموعه مختصات و خصوصیات انسانی و مدنی پیشدادیان و دیوان مشخصات فرهنگی و مدنی سومریان، مشترکات و تشابهات قابل ملاحظه به دست می‌آید از این قرار:

۱ - مازندران خاستگاه اولیه سومریان است

ساموئل کریمر که سالهائی از عمرش را صرف پژوهش در مکتوبات الواح سومریان کرده، معتقد است که تاریخ جنوب بین‌النهرین از آغاز تا عهد پادشاه بزرگ اکدی را (سارگون Sargon ۲۳۴۰ - ۲۳۰۵ ق م) که به سلطه سیاسی سومریان پایان داد می‌توان



مشترکاتی از: دیوان و پیشدادیان با سومریان

(بخش ۲)

محمدحسن ابریشمی

سومریان در زمینه طب و داروشناسی نیز پیشقدم بوده‌اند. لغت «شامو» در زبان آنان شامل دو معنای «گیاه» و «پزشک» بود. تعداد زیادی از نباتات و اجزای گیاهی در طب سومریان مورد استفاده بوده و اسامی آنها در الواح سومری ثبت شده است. برخی از این رستنیها یقیناً از نواحی مجاور سومر از جمله سرزمینهای ایلام (که پایتخت آن شوش بود) و ماد منشأ داشته است. از جمله رستنیها و درختانی که در الواح سومری ذکری از آنها رفته است می‌توان شاهدانه، بلادن، مهرگیاه، شوکران، آویشن، خربق و کرچک را نام برد. همچنین اسامی درختان سایه‌دار و مثمر از جمله: سرو و بید و صنوبر و سرخدار و شمشاد و مورد و تمشک جنگلی و انجیر و انگور و گلابی و خرما و فلوس در الواح سومری ثبت شده است.^{۴۳} با این حال در این لوحه‌ها تصریح شده که پاره‌ای از نامهای گیاهی خارجی بوده و از نقاط دیگر به بین‌النهرین وارد شده؛ مثلاً کرچک از ایلام آمده است.^{۴۴}

دوره اصلی منقسم کرد: دوره پیش از سومریان (که می‌توان آن را دوره سامی - ایرانی نامید) و دوره سومریان. دوره پیش از سومریان با زراعت در روستاها آغاز شد. نظر رایج کنونی این است که تمدن مزبور را مهاجرانی از جنوب غربی ایران به همراه خود به جنوب بین‌النهرین آوردند... کمی پس از استقرار مهاجران ایرانی، سامیان اندک‌اندک گاه به عنوان مهاجران صلح‌جو و گاه به صورت فاتحان جنگجو در جنوب عراق (بین‌النهرین) رخنه کردند. بر اثر آمیزش این دو نژاد - ایرانیان از مشرق و سامیان از مغرب - نخستین کشور متمدن جهان در جنوب عراق به وجود آمد. این کشور، مانند کشور سومر - که بعدها تأسیس گشت - از شهرهای مستقل کوچکی تشکیل می‌شد که برای کسب برتری با هم در نبرد بودند... بدون تردید قسمتی از نژادیهائی که این امپراتوری - چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ زبانی - در آن نفوذ کرد، نواحی غربی فلات ایران بود، و از جمله مطنفای که بعدها کشور ایلام نام گرفت. نخستین برخورد سومریان با امپراتوری بین‌النهرین، در گیرودار این کشمکش‌های سیاسی و نظامی صورت گرفت. سومریان بدوی یا شاید چادرنشین از آن سوی قفقاز و دریای خزر به سمت نواحی غربی ایران سرازیر شدند و آن را تحت فشار قرار دادند... و بر اثر ضعف امپراتوری بین‌النهرین سومریان کشور «حایل» غرب ایران را تصرف کرده و به جنوب بین‌النهرین حمله آوردند و بر آن چیره شدند.^{۴۸} اکنون این سؤال مطرح است که چرا باید منشأ سومریان غرب دریای خزر باشد؟ و چرا جنوب دریای خزر که خاستگاه مدنیستی باستانی و نیز اساطیری است نباید گهواره مدنیت سومریان پیش از مهاجرت به بین‌النهرین باشد؟ این که ذهن باستان‌شناسان سومری‌شناس از ناحیه مازندران دور مانده در خور تأمل است، چرا که نواحی جنگلی و کوهستانی و زمینهای حاصلخیز مازندران به منزله بهشتی برای کانونهای اولیه مدنیت انسانی بوده و وجود حیوانات وحشی و انواع نباتات خودرو و آبهای فراوان و هوای معتدل، شاهد گویائی برای تجمع انسانهای نخستین است. از این انسانها در اوستا با نام «دئوه daeva» (دیو) یاد شده،^{۴۹} و آنها را پروردگاران باطل برشمرده،^{۵۰} و پیروی از آنها را موجب فرونی خطا و زب عنوان کرده است.^{۵۱} دیوان و جوجه تشابهی با سومریان و خدایان آنها دارند. در اوستا از دیوان مازندران در ردیف جادوان و پریان یاد شده،^{۵۲} و پیداست که تعداد آنها فراوان بوده.^{۵۳} اختراعات و پدیده‌های دیوان با سومریان قابل مقایسه است. به روایت فردوسی آنها خط را به بهورث آموخته‌اند:

بستن به خسرو بیاموختند

دلش را به دانش برافروختند.^{۵۴}
فردوسی به گونه‌ای از خط تصویری، یا تصویرنگاری در عصر پیشادیان سخن گفته است: همسر سیاوش خبر تولد فرزندش را (با نامی که شباهت به انگشت‌نگاری امروز دارد) به سیاوش می‌نگارد، پس نقشی از دست کودک را عیناً با مرکبی از زعفران نگاهشته است: برمود خفته به فرمانبران

زدن دست آن خرد در زعفران
به‌اندند بر پشت آن نامه‌بر

که نزد سیاوخش خودکامه بر
اسدی طوسی نیز از نامه دیگری که با مضمون و نقشی مشابه
بعضی مورد گفتگو: دیوان و پیشادیان) نگاهشته شده یاد کرده، که
آن نریمان موضوع تولد سام نریمان را به آگاهی گرشاسب رسانده

فرستاد با نامه‌ای بر حریر

به گرشاسب گردنکش گردگیر
بر آن نامه از دست کودک نشان

ز مشک و گلاب و می زعفران
گردیزی (به سال ۴۳۲ ه.ق) اسامی سه تن از دیوان را
برمی‌شمارد و آنها را مخترع تنبور و مبتکر استحصال عسل (انگبین) و
ابریشم معرفی می‌کند.^{۵۵} روایتی مشابه، داراب هرمزدیار (شاعر
زردشتی قرن دهم هجری) نقل کرده که اهریمن سه پدیده مزبور را به
زن تهمورث هدیه داده است. در این روایت بجای واژه تنبور، کلمه
دستان به همان معنی آمده که ظاهراً آنرا دستان ثبت کرده و کریستن‌سن
آن را به اشتباه خون مشک‌خشک معنی نموده است.^{۵۶} صاحب
نوروزنامه (نگارش حدود سال ۴۹۵ ه.ق، منسوب به حکیم عمر خیام)
ساخت گرمابه و بافت دیبا را از دیوان می‌داند و می‌گوید: «دیبا را
پیش از ما دیو بافت خواندندی».^{۵۷} دیوان همانند خدایان سومری با
خصوصیات انسانی مطرح شده‌اند که دارای قدرتی خارق‌العاده در
امور سازندگی و در عین حال تخریبی بوده‌اند و از آنجا که دیانت
زردشت را پذیرفته‌اند، به جادوگری و فریب و زشتی صورت و سیرت
متهم گردیده و به مرور ایام به موجودات افسانه‌ای با شاخ و پر و پشم
و سیاه و سفید درآمده‌اند. با همه اینها باز هم در منابع لغت فارسی
کلمه دیو با معانی یا کنایات حسنه نیز آمده؛ از جمله: کنایه از مردم
پهلوان و دلیر و شجاع باشد، و نوعی از جامه پشمینه است بسیار
درشت که در روزهای جنگ پوشند.^{۵۸} همچنین اشخاصی را که در
زمان خود قویتر از اقران و امثال بوده دیو می‌گفتند.^{۵۹} ایرانیان قدیم
مردان دلیر و شجاعان و کدخدا (= داماد - صاحبخانه، حاکم) را دیو
می‌خواندند و در مقام مدح و ستایش مازندرانها را دیو می‌گفتند، و
اهالی سایر ممالک ایران از این کلمه قصد نکوهش داشتند.^{۶۰}

فردوسی دیوان را سگسار و گرگسار نیز می‌نامد؛ ظاهراً بدان
سبب که پوشش یا پوستین جانوران وحشی می‌پوشیده‌اند،^{۶۱} همچنان که
حکیم طوس در شرح زندگی گیومرث و کشته‌شدن فرزندش سیامک به
دست دیو سیاه، اشاره به پلنگینه (پوستین از پوست پلنگ) و تن‌پوش
پوست پلنگ دارد:^{۶۲}

یکایک بیامد خجسته سروش

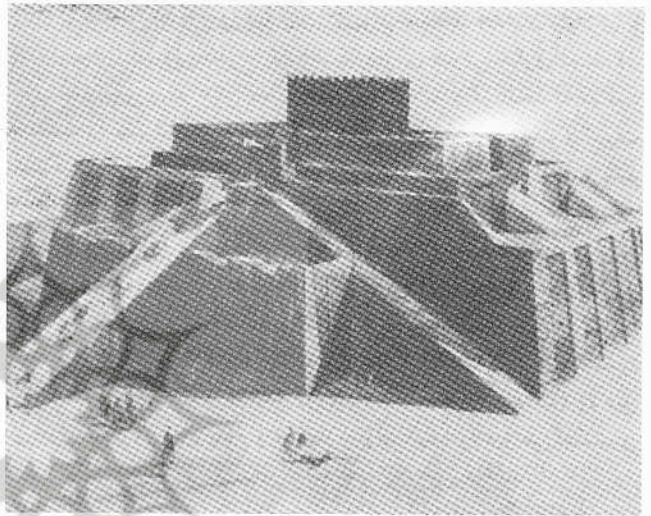
بسان پری پلنگینه پوش...
بپوشید تن را به چرم پلنگ

که جوشن نبود آنگه آئین جنگ
بر این اساس، وجه تشابه سومریان با دیوان و پیشادیان از نظر
تن‌پوش آنان که عبارت از پوست جانوران بوده است مسجل می‌شود؛
با این تفاوت که سومریان پوست گوسفند و جامه درشت‌باف را بعد از
اهلی کردن گوسفند اتخاذ کرده‌اند، و مطابق روایات ایرانی اهلی کردن
گوسفند و بز و بهره‌گیری از پشم و رشتن و بافتن در عهد تهمورث
اتفاق افتاده است.^{۶۳}

۲ - رستنیها و درختان مازندران

تقریباً اکثر رستنیها و درختانی که نام آنها در الواح سومری
آمده، مخصوص نواحی مازندران است؛ مانند: سرخدار و صنوبر و
تمشک جنگلی و شمشاد و غیره. درخت سرو مطابق روایات ایرانی،
ارمغان زردشت از بهشت بوده که در ناحیه کاشمر کشته است.^{۶۴}
نیشکر نیز پیشینه طولانی در مازندران دارد. ابودلف در نیمه قرن
چهارم از نیشکر طبرستان،^{۶۵} و همچنین نیشکر و خرماي گرگان یاد

کرده است.^{۶۶} اما عجیب آن است که سومریان زعفران را نیز می‌شناخته‌اند، زیرا به گفته گلین دانیل کلمه «Saffran» انگلیسی از واژه‌های سومری اخذ شده است. از آنجا که هیچگاه در بین‌النهرین کاشت و پرورش زعفران معمول نبوده و در هیچ مأخذی اشاره به زعفران این سرزمین نشده است؛ پس آشنائی سومریان با زعفران در مبدأ این گیاه یعنی در بخشهای شمالی ایران بوده است.^{۶۷} جالب است که در قرن اول هجری خراج پرداختی اسپهبد مازندران به یزیدبن مهلب از جمله ۴۰۰ خروار زعفران بوده^{۶۸} (و این بزرگترین رقم خراج این محصول در طول تاریخ است، که در منابع معتبر اسلامی به آن اشاره شده).^{۶۹} در دوره ساسانیان نیز خراج مازندران از جمله ۱۰ خروار زعفران مقرر بوده که در عصر خلافت منصور برهمان روال «زعفران که در همه دنیا مثل آن نبود ده خروار» تعیین شده است.^{۷۰}



زیگورات (معبد) شهر باستانی اور (به صورت مرمت شده)

۳ - کوه دماوند و زیگورات‌های سومریان

زیگورات‌ها یا معابد سومریان در هیأت و با هیبت یک کوه منفرد ساخته شده که به اعتقاد باستان‌شناسان معرف علاقه سومریان به کوه و عطف توجه‌دادن آنها به منشاء کوهستانی خویش است. از آنجا که کوه دماوند مظهر پیدائی نخستین انسان یعنی گیومرث و مسکن اولیه اوست، به قول فردوسی^{۷۱}

گیومرث شد برجهان کدخدای

نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سر تخت و بختش برآمد ز کوه

پلنگینه پوشید خود با گروه

و همچنین به نوشته بلعمی، گیومرث را گرشاه می‌گفته‌اند: «و

معنی، گر، کوه باشد و او را پادشاه کوه خواندند.» علاوه بر این

گیومرث را کهمورث، کهمورث و گلشاه نیز خوانند: «زیرا که از گل

آفریده است و بر گل پادشاهی کرده».^{۷۲} از طرف دیگر کوه دماوند

جای در بند کشیدن دیوان و بعداً ضحاک بوده، و همچنین به نوشته

گردیزی مبدأ جشن سده در عصر فریدون پیشدادی و منبعت از

واقعه‌ای در کوه دماوند است،^{۷۳} و بنا بر قول ابوریحان بیرونی «و نیز

گفتند که اندرین روز فرزندان پدر نخستین صلتن تمام شدند.»^{۷۴} به هر

حال کوه دماوند در تاریخ و فرهنگ باستانی ایران‌زمین نقش نمایان

داشته است. بنابراین کوه دماوند می‌توانسته به عنوان نمادی از جایگاهی مقدس برای هر دو گروه (دیوان و پیشدادیان) باشد. کلمه «گر» را که بلعمی به معنای کوه متذکر شده، در اوستا مکرراً در «گری» (Gari) به معنای کوه آمده است. در زبان پارسی باستان (زبان هخامنشی) نیز کلمه «کثوف» (Kaufa) به همین معنا است که در جزئیات لغات مرکب به معنی کوهه نیز به کار رفته.^{۷۵} ابن‌اسفندیار کاتب (سال ۶۱۳ هجری) می‌گوید: گر، به معنی جراست: «مقدمان گفته‌اند حکم آنکه جر به لغت قدیم کوهستان باشد که برو کشت توان کرد درختان و بیسه باشد، سوخرائیان را در قدیم لقب جرشاه بود، یعنی ملک‌الجبال.»^{۷۶} کلمه کول (به قول صاحب برهان قاطع) مردم گیلان و بیه پس پشته و تل را می‌گویند، و به نوشته مرحوم معین (در حواشی برهان قاطع) کلمه «کول» (Kul) در گیلکی به معنی تپه است. در همین حال سومریان در شش‌هزار سال پیش کوه را «کور» (Kur) می‌گفته‌اند از آنجا که بین‌النهرین جنوبی یعنی جای بودوباش سومریان فاقد کوه است، مآلاً آنها این کلمه را از دوران زیست خویش در سرزمین کوهستانی سبز و خرم با انواع رستنیها داشته‌اند. بر این اساس می‌توان پذیرفت که کلمه کور Kur در نزد سومریان به معنای کوه، مجموعه کلمات ایرانی مزبور به همین معنا، مأخوذ از کلمه واحده در زبان مردمان عصر دیوان و پیشدادیان بوده است، و اگر کلمه کور Kur به درستی توسط باستان‌شناسان تلفظ شده باشد،^{۷۷} کلمه سومری اصالت دارد و کلمات ایرانی مزبور مأخوذ از همان کلمه است.

طبیعی به نظر می‌رسد که پس از استقرار سومریان در جلگه جنوبی بین‌النهرین که فاقد کوه و درختان جنگلی (و اکثر رستنیهای مأوای اولیه آنان) بود، اهمیت کوه را بیشتر دریافته و نمادی را که از این پدیده در ذهن داشته‌اند، در وجه معبدی عظیم برپا دارند. از آنجا که کلمه کور به معنای کوه برای سومریان در موضع جدیدشان مصداقی نداشت، لاجرم این کلمه را برای سرزمین کوهستانی منشأ خویش (که دیگر همسایه دوردست آنان به حساب می‌آمد) به کار برده‌اند. به نظر نگارنده نباید اتفاقی باشد که عربها در همان سالهای اول هجری به این سرزمین نام جبال و جبل (به معنای کوه کوهستان) داده‌اند، بلکه یقیناً این نامگذاری شایسته، (به قول لسترینج)^{۷۸} مسبق به سابقه و به پیروی از سنتهای پیشین بوده و در واقع کلمه کور Kur سومری به معنی عام (کوه) و به معنای خاص آن (سرزمین‌های کوهستانی ایران) به عربی ترجمه شده است. دلیلش آن است که کلمه جبال نیز همان دو معنای عام و خاص را افاده می‌کند. همچنانکه برخی از جغرافیایان نویسان عرب کلمه فارسی کوهستان را در وجه معرب قوهستان که معادل کلمات سومری و عربی مزبور است برای همین سرزمین بکار برده‌اند.

احترام و قداست کوه در نزد سومریان و ایرانیان قدیم مشترک بوده، با این تفاوت که ایرانیان کوه را در معرض دید داشته‌اند و نیازی به ایجاد نمادی مصنوعی از آن نبوده است. علاقه و احترام ایرانیان به کوه نه تنها در ادبیات فارسی مطرح است بلکه در منابع اوستایی و پهلوی نیز این واقعیت بیان شده. «کوه مانند زمین در نزد ایرانیان یک جنبه تقدسی داشته، در وندیداد، فرگرد ۲۲ فقره ۱۹ به آن اشاره شده.»^{۷۹} در بندهش نیز ضمن شرح آفرینش از جمله آمده است: «نخستین کوهی که فراز رُست البرز ایزدی بخت بود؛ از آن پس همه کوههای دیگر به هیجده سال فراز رستند.»^{۸۰}

نگارنده درصدد بود که بداند سومریان خود را به چه نامی می خوانده اند و به سرزمین بین‌النهرین جنوبی (که بعداً بابل نام گرفته) چه می گفته اند؟ همچنین این اسامی در الواح سومری با چه هجا‌هایی ثبت شده است، و باستان‌شناسان این نامهای مکتوب را با چه تلفظی خوانده اند؟ واقعیت این است که در تتبع خویش ناکام ماند، اما مسلم گردید که ترجمه فارسی نام این قوم «سیاه‌سران» می‌شود، که قبلاً به این وجه تسمیه اشاره شد. اظهارنظر باستان‌شناسان و تحلیل‌گران الواح سومری در باره نام این قوم موافق با هم نیست. در مطالب الواح مکتوب هر جا که این قوم به نام خود اشاره کرده است، تحلیل‌گران به جای آن نام ترجمه مفهومی آن را «سیاه‌سران» قید کرده و گاهی در داخل پرانتز کلمه (سومریان) را افزوده‌اند.^{۸۱} پاره‌ای از اظهارنظرهای تحلیل‌گران تاریخ به منظور نتیجه‌گیری در جهت وجه‌تسمیه سومریان در اینجا نقل می‌شود. ویل دورانت می‌گوید: اوپرت Oppert به این ملت نام فرضی «سومریان» را داد. در همان زمان راولینسن و دستیارانش در خرابه‌های بابل لوحه‌های گلی یافتند.^{۸۲} زورزور، در همین مورد نوشته است: واژه سومری از نام باستانی بخش جنوبی عراق مشتق می‌شود. سومر، یا درست‌تر بگوییم شومر، در سنون میخی با علامت K.I.E.N.GI نوشته می‌شود.^{۸۳} مؤلفان کتاب «سیر تکاملی تمدن» نوشته‌اند: بعضی از شهرهای اولیه که در قسمت سفلی رود فرات واقع شده بودند، بعلت موقعیت تجاری و زراعی رشد سریعی کردند، و بعدها به نام سرزمین سومر Sumer خوانده شدند. بطور حتم سومریها اولین صاحبان این سرزمینها نبوده‌اند؛ زیرا آنان که مردابها و باتلاقها را تبدیل به زمین زراعی نمودند، زارعین دیگری بوده‌اند. ممکن است در زدو خوردی که بین سومریها و آنان به وقوع پیوسته، سومریها فاتح، و شهرهای ساخته‌شده را به نام «سومر» خوانده‌اند.^{۸۴} این هم اظهارنظر دیگری است مغایر نظرات فوق: پرفسور دیاکونوف امکان وجود حس وطن‌پرستی را در گذشته دوری چون ۳۰۰۰ ق م انکار می‌کند. در نظر او ملتها به معنای اخص متشکل شده بودند. سومریان حتی نام مشترکی نداشتند و «سیاه‌سران» عنوانی بود که هم به آنها داده شده بود و هم به اکدیان (قوم سامی مستقر در قسمت شمالی‌ترین النهرین که سومر در جنوب آن قرار می‌گرفت)، در واقع هر قوم نام خود را از شهر مسکونیش می‌گرفت.^{۸۵}

مطابق تحلیل ادوآردشی‌را از آثار مدفون شهرهای سومری، فر شهری در زیر طبقات خاک قرار گرفته و بر روی آن آثار مدینیت و شهرسازی قوم دیگری برپا شده و به نوبه خود از بین رفته و طبقه دیگری از آثار مدینیت قومی دیگر روی آن را پوشانده و شهر دیگری بر روی آن آثار احداث شده است. شی‌یرا چنین نتیجه گرفته است: طبقات تاریخی آن شهر باستانی عیناً چون صفحات کتابی است که از روی آن می‌توان خواند که آن شهر از باشندگان و سکنه اولیه، نخست سومری، و پس از آن شهری بابلی، و پس آنگاه شهری ایرانی، و از آن پس یونانی (دوره سلوکیه) و سپس اشکانی، و بعد از آن ساسانی، و عاقبت‌الامر به شهری اسلامی تبدیل یافته است.^{۸۶} شاید چنین واقعیتی نیز در ماهیت لفظی کلمه مداین مکتوم باشد. مداین و طیسفون نامهایی است که اعراب به یک شهر بزرگ ایرانی در مرکز بین‌النهرین که در سال ۱۴۵ هجری، بغداد در ۳۰ کیلومتری شمال غربی آن احداث شد) داده‌اند.^{۸۷} اگرچه یعقوبی می‌گوید مداین چندین شهر است که در سال ۱۴ هجری گشوده شد و اسامی شهرها را متذکر شده، اما شهری که ۲۲ قرن پیش (به سال ۱۲۹ ق.م) پایتخت

زمستانی اشکانیان و بعد مرکز ساسانیان بوده، یقیناً وارث مدینت قدیمتری است که همچون نام اصلی آن مکتوم و همانند معنا و ماهیت لغوی کلمه طیسفون پوشیده مانده است. احتمال دارد که مداین ترجمه عربی نام اصلی این شهر به زبان یکی از اقوامی باشد که در گذشته دورتر در آنجا بوده و اعراب دوره جاهلیت در نقل سینه‌به‌سینه، معنای آن اسم را به کار برده‌اند؛ وگرنه فی‌البدیهه نمی‌توان نامی به یک شهر که نام داد که مورد قبول عامه گردد. همانطور که عربها نام جبل و جبال را (به شرحی که گذشت) به پیروی از سنتهای پیشین به بخشهایی از سرزمین ایران داده‌اند، به اعتقاد نگارنده اسامی دیگر آن سرزمین یعنی سواد و عراق نیز بر همین اساس و روش اتخاذ شده و این کلمات در نزد اعراب جاهلی مطرح بوده است. به این ترتیب که آنها مفاهیمی از نام اصلی این سرزمین در نزد اقوام پیشین را در ذهن داشته‌اند، و بعد از دستیابی به این سرزمین کلمات سواد و عراق را که همان مفاهیم را دربر داشته است برای وجه‌تسمیه آن بکار برده‌اند و اگر غیر این بود نامهای جدید مورد قبول عامه فاتحین قرار نمی‌گرفت. همانطور که کلمات جبل و جبال و قوهستان به سرعت مورد قبول خاص و عام واقع گردیده، این دو اسم نیز که مفهوم جغرافیائی واحدی دارند فراگیر شده‌اند، و همین امر دلالت بر این دارد که اذهان عامه از پیش با این مفاهیم آشنا بوده. به احتمال زیاد این دو نام همان مفاهیم «سیاه‌سران» مندرج در الواح سومری است که آنها به این سرزمین داده‌اند، نه این که خود را با این اسم نامیده باشند. کلمه سواد در عربی به معنی سیاهی و مخالف بیاض (سفیدی) است. از معانی دیگر این کلمه: میان دل و نیز کالبد، و خرما است.^{۸۹} اما اعراب این کلمه را برای همان سرزمین باستانی، که در الواح سومری با نام «سیاه‌سران» از آن یاد شده است به کار برده‌اند. مطابق گفته یاقوت حموی (در قرن هفتم هجری)، سواد نام دو موضع است: یکی در نزدیکی بلقاء که به مناسبت سیاهی سنگهایش چنین نام را به وی داده‌اند، دیگری عبارت از روستاهای عراق و زمینهای آن است که در زمان عمر بن خطاب به دست مسلمانان افتاد و به مناسبت نخلستانها و کشتزارهای سبز، آن را سواد نامیدند. و حدود سواد به گفته ابوعبیده: طولاً از حدیثیه موصل است تا عبادان (آبادان) و عرضاً از عذیب قادسیه تا حلوان (در حدود سرپل ذهاب). پس طولش ۱۶۰ فرسنگ و بیشتر از طول عراق است. عرض عراق همان عرض سواد، بدون اختلاف برابر ۸۰ فرسنگ است.^{۹۰} محدوده‌ای که یاقوت یاد کرده، در سایر مآخذ اسلامی پیش از او، با کم‌وبیش تفاوت یادشده و همین محدوده با قلمرو حکومتی سومر اکد قابل تطبیق است. بر این اساس اکدیها که پس از استیلا بر جنوب بین‌النهرین از همه جهات تحت تأثیر مدینت و فرهنگ پیشرفته سومریان قرار گرفته‌اند، وجه‌تسمیه «سیاه‌سران» را برای سرتاسر قلمرو خویش پذیرفته‌اند. به همین دلیل آنها خود را «سیاه‌سران» یعنی اهل سرزمین سیاه‌سران، و نه اینکه خود را هم نام قوم مغلوب، نامیده‌اند. قسمت دوم گفته یاقوت که دلیل اشتقاق کلمه سواد را برای این سرزمین به مناسبت نخلستانها و مزارع سبز در زمان عمر مطرح کرده، توجه دلپذیری است، اما این مورد در مآخذ جغرافیائی قرون ۳ و ۴ هجری نیامده و از آنجا که در سال ۱۴ هجری مداین و سپس سرتاسر بین‌النهرین به دست اعراب افتاده و با نام سواد از این سرزمین یاد شده، مآلاً وجه‌تسمیه آن مبتنی بر مفاهیم ذهنی دورتری است، و می‌تواند با بخش اول نام این سرزمین در عهود پیشین، یعنی دوره «سیاه‌سران» مربوط باشد. در این صورت باید ریشه نامگذاری عصر سومریان که مورد پذیرش اکدیها قرار گرفته است



معلوم شود.

کلمه عراق در لغت به معنای کرانه دریا به درازا، و معانی دیگری از این قبیل: کناره آب، آب صافی، باران بسیار، اطراف نهر از نزدیک آن تا منتهای آن، و معانی دیگری همانند: آنچه در شکم است، بالای ناف به پهنای شکم، پیرامون سرای و غیره است. برخی از این گونه معانی برای سرزمین بین‌النهرین در عهد پیش از سومریان مناسب است که سرتاسر باتلاقی و مرداب بوده. چه بسا که کلمه «سر» در جزء دوم نام سرزمین «سیاه‌سران» برخی از معانی مصطلح کلمات «رأس» عربی و «سر» فارسی و حتی head انگلیسی را داشته که از جمله آغاز و اول و کنار و کرانه است. در این صورت نام «سیاه‌سران» می‌تواند مفهوم «سیاه‌کرانه» یا «سیاه‌کرانه‌ها» پیدا کند. چنین اسمی مفاهیم سواد و عراق را در ماهیت لفظی خویش دارد. ظاهراً برخی از الفاظ سومری نیز مانند کلمات السنه زنده امروزی دارای معانی چندگانه بوده و از آن جمله همان کلمه «کور» سومریان است.

در الواح سومری داستانی نقل شده است که کریمر آنرا «کارهای برجسته نینورتا» نامیده و بخشهایی از آن را نقل کرده است. همین بخش با داستان زویازاب پسر طهماسب پادشاه پیشدادی شباهت زیادی دارد. عجیب آن است که مطابق داستان ایرانی (که اغلب منابع اسلامی نقل کرده‌اند)^{۹۱} برخی از کارهای برجسته این پادشاه پیشدادی هنوز در بین‌النهرین بر جای مانده که از الواح سومری گویاتر، اما ماجرایش با داستان آنها شبیه است. در افسانه سومری «نینورتا» که خدای بادهای جنوب و فرزند «انلیل» خدای هواست با دشمن به ستیز برمی‌خیزد... بر اثر مرگ «اساگ» سومر به مصیبتی هولناک دچار می‌شود؛ آبهای ژرف «کور» روی زمین را فرامی‌گیرد و آب شیرین به کشتزارها و باغها نمی‌رسد. کریمر در ادامه مطالبی را از الواح نقل کرده که خلاصه آن چنین است:

«خشکسالی سخت بود، چیزی نروید، در جویبارها دیگر نمی‌توان حتی دستها را شست، آب بالا نیامد، کشتزارها را آبیاری نکردند، جوی آب نکندند، بر روی زمین کشت و زرع دیده نمی‌شد... نینورتا فرزند انلیل چیزهای شگرفی آفرید... آبهای پراکنده را گرد کرد، آنچه از آبهای «کور» پراکنده مانده بود، به سوی دجله روان ساخت. بنگر چگونه همه چیز بر روی زمین، شاداب است، و نینورتا پادشاه زمین را می‌ستاید، غله مزرعه‌ها فراوان شد، تاکستانها و باغها پر از میوه گشت، محصول را در انبارها اندوختند، آن سرور، غم و اندوه را از روی زمین برانداخت و روح خدایان را شاد ساخت»^{۹۲}.

خلاصه داستان ایرانی «که می‌توان کارهای برجسته زوتهماسب» برشمرده مطابق روایت بلعمی از این قرار است:

«منوچهر ملک عجم بود به بابل، آنجا که امروز بغداد است... منوچهر را پسری بود طهماسب‌نام و طهماسب پسری آمدش زو (زاب) نام کردش، طهماسب پیش از منوچهر بمرد و چون منوچهر بمرد زو خورد بود، و هنوز ملک را نشایست او را به ملک بنشانند، افراسیاب ملک ترک آگاه شد که کار ایران چون ضعیف شدست، بیامد و ملک بگرفت، و برایشان جورها کرد... و شهرها خراب کرد و آبها همه خشک شد و پنج سال بیبود و قحط برایشان افتاد... پس زوبن طهماسب بیرون آمد و سپاه برو بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند... و او را از ایران بیرون کردند... و این زوبن طهماسب ملکی بود با عدل و داد... و آبادانی کرد، و هر جای که افراسیاب بیران کرده بود او آبادان کرد و جویهای آب بگشاد و مردمان را کشت و

ورز فرمودکردن... تا جهان آبادان شد. و در روستای عراق روی از دجله بکشید و آنرا زاب نام کرد و بر لب او از هر دو جانب شهری کرد، و امروز به بغداد آنرا مدینه‌العتیقه خوانند، و سه روستا کرد آنرا و به هر روستا دیهها فرمود بسیار تا بنا کردند و آن هر سه روستا امروز آبادان است، و به دیوان بغداد آن روستاها را زاب خوانند...»^{۹۳}

مسکویه رازی نیز همین مطلب را نقل کرده و در ادامه نوشته است: «رودی بکند و آنرا زاب نامید و در دوسوی آن رود شهری ساخت که آنرا کهن‌شهر (مدینه‌العتیق) نامند. آن را یک خوره کرد با سه نسو، زاب بالا، زاب میانه، زاب پایین. و تخم گل و نهال درختان را از کوهها بدان‌جای بیاورد»^{۹۴}.

در مآخذ اسلامی همواره تأکید شده است که بابل یکی از مراکز عمده شهریاران ایرانی قبل از اسلام بوده است. با این همه تردید نیست که بین‌النهرین در طول تاریخ اسطوره‌ای و مدونش مرکزی از برخورد فرهنگهای ایرانی و سامی بوده و تا به امروز چنین جریانی حفظ شده است. مسلماً تأثیر و تأثر سیاسی و فرهنگی این اقوام از زمانهای بسیار دور بوده و بیشتر و قدیمتر از پیشینه همه اقوام بشری است. از آنجا که سومریان غیرسامی بوده‌اند پس باید بر اساس همین پیشینه گواهی داد که سومریان از ایران به بین‌النهرین رفته‌اند، حال یا از بومیان مازندران بوده و یا از کوهستانهای البرز و زاگرس به آن نواحی رفته، و مواجه با مردابها و باتلاقها شده، و نامی که با منظر آن سرزمین تناسب داشته به آن داده‌اند. ابن‌رسته اصفهانی (در قرن سوم هجری) تعریفی از سواد و ایرانشهر به دست داده است. او در ذیل عنوان «وصف ایرانشهر و سواد» می‌گوید: «ایرانشهر به چندین ناحیه تقسیم می‌شود... قسمتی از ایرانشهر نیز در وسط بخشهای مذکور قرار گرفته که سورستان یا سواد نام دارد. بنابراین قسمتی که ایرانشهر نامیده شده نسبت به سایر قسمت‌های این سرزمین همانند سینه است در کالبد انسان، و آن قسمتی که سورستان خوانده می‌شود نسبت به سایر اقسام ایرانشهر مانند قلب در سینه می‌باشد. در زمانهای پیشین سورستان را که همان سواد باشد «دل ایرانشهر» می‌خواندند، یعنی «قلب ایرانشهر». اما مساحت و طول و عرض سورستان: سرزمین سواد از یکطرف به سرزمین آثور یا موصل محدود است... تا به آخر خوره معروف به بهمن اردشیر می‌رسد، و استان بهمن اردشیر نیز از فرات بصره است... پس مجموع طول ۱۲۵ فرسخ خواهد شد. اما عرض سواد از عقبه حلوان تا عدید در کنار بادیه ۸۰ فرسخ است...»^{۹۵}

صاحب مفاتیح‌العلوم (در قرن چهارم هجری) می‌گوید «سورستان: سواد یا عراق، سرانیها یعنی نبطی‌ها را به آنجا منسوب کنند»^{۹۶} صاحب تاریخ قم نیز (در قرن چهارم) محدوده سواد را همانند ابن‌رسته مشخص کرده و نوشته است: «راوی گوید ملوک فرس سواد را دوازده رستاق شمرده بودند و ۶۰ طسوج کرده... راوی گوید که سواد دواند: یکی سواد کوفه و آن سکر است تا زاب، و حلوان است تا قادسیه، و دوم سواد بصره و آن اهواز است و دست‌میشان و فارس»^{۹۷}.

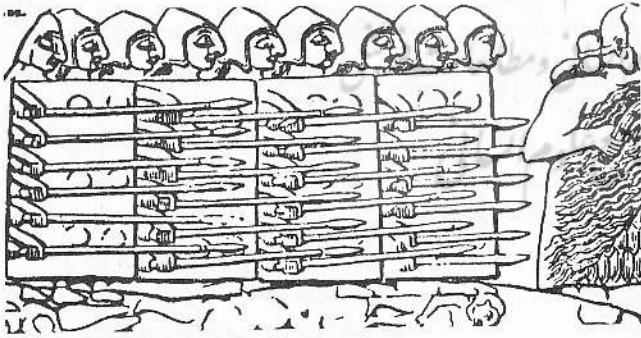
۵ - دیلمون سومریان و دیلمان طبرستان

یکی از تحلیل‌گران اساطیر ضمن اشاره به تصاویر درختان صنوبر در الواح سومریان می‌گوید: «در دلتای دجله - فرات درخت صنوبر وجود ندارد، و این درخت بومی ناحیه‌های کوهستانی است این نواحی خاستگاه اصلی سومریان بوده است»^{۹۸} همین تحلیل‌گر خلاصه‌ای از «اسطوره بهشت» سومریان را نقل کرده و می‌گوید



چو رامشگری دیوزی پرده دار
بیامد که خواهد بر شاه بار
چنین گفت کز شهر مازندران
یکی خوش نوازم ز رامشگران...
بفرمود تا پیش او تاختند
بر، رود سازانش بنشاختند
به بریط چو بایست بر ساخت رود
برآورد مازندرانسی سرود
که مازندران شهر ما یاد باد
همیشه برو بومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گلست
بکوه اندرون لاله و سنبلست
هوا خوشگوار و زمین پرنگار
نه گرم و نه سرد و همیشه بهار
نوازنده بلبل بباغ اندرون
گرازنده آهو به راغ اندرون...
گلابست گویی بجویش روان
همی شاد گردد ز بویش روان...
کسی کاندرا آن بوم آباد نیست

بکام از دل و جان خود شاد نیست
از مجموعه نوشته‌هایی که در منابع اسلامی و ایرانی در باره پیشینه دیوان مازندران و پیشدادیان آمده است می‌توان مطالب و مواردی حاصل کرد که با نوشته‌های سومریان مشترکاتی داشته باشد و البته این کار زمانی میسر است که ترجمه همه این الواح در دسترس باشد. آن روز دور نیست؛ چه بسا که بسیاری از مشخصات سومریان (سیاه‌سران) و راز و رمز سرزمین سواد و پیشینه پیشدادیان در آن سامان روشن شود.



نقش برجسته سنگی بسیار کهن سومری

- ۴۳ - همان کتاب، ص ۷۷ و ۷۸ و ۱۷۳ و ۱۹۴ و ۳۱۶ و نیز گروهی از دانشمندان به سرپرستی یونسکو، همان کتاب، ج ۱، بخش ۲، قسمت ۲، ص ۶۶۸ و ۶۶۹
۴۴ - گروهی از دانشمندان به سرپرستی یونسکو، همان کتاب، ج ۲، بخش ۲، قسمت ۲، ص ۶۷۳
۴۵ - سید تقی نصر، ابدیت ایران (تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۵۵)، ج ۱، ص ۴۸ و ۴۹
۴۶ - ابوعلی بلعمی، تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری)، ص ۱۱۴

«لاصه اسطوره بدین قرار است: محل این اسطوره در دیلمون Dilmun واقع شده. از دیلمون به عنوان سرزمین و شهر، هر دو یاد شده و به گفته پژوهشگران معاصر همان منطقه بحرین در خلیج فارس است... اسطوره با توصیف دیلمون آغاز می‌شود و از آن به عنوان مکانی روشن و پاک و پاکیزه یاد می‌شود، مکانی که جانوران آنجا در صدد آزار یکدیگر نیستند و بیماری و پیری را در آن راه نیست. تنها چیزی که دیلمون ندارد آب شیرین است که آن را هم انکی (خدای آب، معادل آناهیتی ایرانی) به خواهش نین هورساگ (خدای زمین (ارز) فراهم می‌آورد».^{۹۹} در یکی از الواح سومری سرزمین دیلمون، آنجا که خورشید برمی‌آید وصف شده است.^{۱۰۰} آیا به راستی زمینی با جان مشخصات واقعاً بحرین بوده، یا دیلمان و دیلم که خاقانی نروانی در قصیده مداین گفته است؟^{۱۰۱}

این است همان درگه کورا، ز شهان بودی

دیلم ملک بابل، هند و شه ترکستان کریمر نیز شرح افسانه بهشت سومریان را که در الواح گلی نقل شده مورد تحلیل قرار داده و گفته است: «بهشت آسمانی تورات (یزوس خدایان) ریشه و منشاء سومری دارد. بهشت سومریان چنانکه بر همین منظومه آمده در «دلمون» (همان دیلمون پیش گفته) قرار داشت، این ناحیه ظاهراً در جنوب غربی ایران بود.»^{۱۰۲} به احتمال قوی دیلمون در نزد سیاه‌سران (سومریان)، همان سرزمین دیلمان قدیم است. صاحب حدودالعالم (به سال ۳۷۲ هجری) در مورد سرزمین دیلمان می‌گوید: «ناحیتی بسیار است با زبانها و صورتهای مختلف، که ناحیت دیالم باز خوانند: مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش شهرهای جبال است و مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریای خزر است و این ناحیتی است با آبهای روان و رودهای بسیار و آبادان.»^{۱۰۳} مرحوم دهخدا در ذیل کلمه دیلم و ترکیب آن به استناد منابع قدیم از جمله نوشته است: دیلم: جماعت مردم، دیلم‌آسا: همچو مردم دیلم به مناسبت مجعد بودن موی سرشان (جعد) و جعد بسته مرز نگویش + دیلم‌آسا فکنده بر سر دوش). دیلمان: نام شهری است از گیلان که موی مردم آنجا مجعد باشد. به معنی دیلم است که شهر باشد از گیلان. نام دهستانی است از بخش سیاهکل دیلمان شهرستان لاهیجان. دیلم‌الدیلم، یا قوت می‌گوید کوهی است در سرزمین دیلمان، و دیلمان در کوههای گیلان زندگی کنند (از معجم‌البلدان). دیلمستان: سرزمین دیلم‌ها (سفرنامه ناصرخسرو، ص ۱۴)، دیلمستان قریه‌ای است در نزدیکی شهر زور (در کردستان) باله در حمله‌های خود در این مکان اردو می‌زدند (از معجم‌البلدان) در این بیت نظامی (هفت‌پیکر، ص ۲۹) از تعبیر «شام» که تاریکی و باهی اسیت، و بعد صفت مشکبوی که وصف موی معشوق است برمی‌آید که به معنی کسی است که موی زلف او همچو دیلمیان است تا پایان این بیت، به نقل لغت‌نامه دهخدا):

شام دیلم کله، که چاکر تست

مشکبو از کیانی درتست
با چنین اوصافی بحرین نمی‌تواند بهشت دیلمون سومریان باشد. بلکه مشخصات بهشت سومریان با طبیعت دیلمان و مازندران دقیق می‌کند که در عصر کیکاووس کیانی و دیو سید، اوصاف آن سرزمین را رامشگری دیوزی، با نوای مازندرانی برآورده و حکیم بوس ماجرای آن را نقل کرده است:^{۱۰۴}
بوس بگیرفت کاوس گاه پدر
مرا ورا جهان بنده شد سربر...



رزمجوی آشوری
نقش برجسته کاخ سارگن

۶۶ - همان کتاب، ص ۸۳

۶۷ - محمدحسن ابریشمی، شناخت زعفران ایران (تهران، توس، ۱۳۶۶).
این کتاب همه مناطق زعفران خیز گذشته و کنونی جهان مورد بررسی قرار گرفته. اصولاً جنوب بین‌النهرین از نظر اقلیمی برای کاشت پیاز زعفران مناسب نیست. پیاز زعفران منشأ از دامنه‌های الوند داشته و در ایران پرورش یافته است.

۶۸ - احمدین یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۷۲

۶۹ - ابریشمی، شناخت زعفران ایران، ص ۱۰۱ تا ۱۰۳ پیشینه زعفران مازندران مورد بررسی قرار گرفته.

۷۰ - بهاء‌الدین محمدین اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، ص ۱۷۵

۷۱ - شاهنامه، ج ۱، ص ۱۴

۷۲ - بلعمی، ص ۱۱۴، مجمل‌التواریخ و القصص، ص ۲۱ و ۲۲

۷۳ - گردیزی، زین‌الآخبار، ص ۵۲۶

۷۴ - ابوریحان بیرونی، التفهیم، ص ۲۵۷

۷۵ - یورداد، یشتها، ج ۲، ص ۴۴ و ۳۰۸

۷۶ - ابن اسفندیار کاتب، تاریخ طبرستان، ص ۵۶

۷۷ - با توجه باینکه گوردن‌چایلد می‌گوید: «نمایاندن تلفظ نامهای سومری الفبای اروپایی همیشه دشوار است و خواندن آن تغییر می‌کند. مثلاً در ده سا

اخیر، اور - نینا Ur-nina به اورنانشه Ur-nanshe، اور - انگور Ur-engur اورنامو Ur-nammu تغییر یافته‌اند و بسیاری نظایر اینها». (انسان‌شناسی

رامی‌سازد، ص ۲۴۶)

۷۸ - لسترنج، ص ۵

۷۹ - یورداد، یشتها، ج ۲، ص ۳۰۸

۸۰ - بندش، ص ۷۱، بندش هندی، ص ۸۶

۸۱ - رجوع کنید به توضیح مورد ۶

۸۲ - ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، پانوشت صفحه ۱۷۸

۸۳ - ژورژرو، بین‌النهرین باستان، ص ۸۲

۸۴ - لوئیس پاولتاد، و سایر مؤلفان، سیر تکاملی تمدن، ص ۴۸

۸۵ - گروهی از دانشمندان به سرپرستی یونسکو، ج ۱، بخش ۲ قسمت ۱، ص ۸۶

۸۶ - شی‌یرا، ص ۵۳

۸۷ - لسترنج، ص ۳۵ و ۳۶

۸۸ - یعقوبی، البلدان، ص ۹۹ و ۱۰۰

۸۹ - لغت‌نامه، ذیل کلمه سواد

۹۰ - مرصداالاطلاع، ج ۲، ص ۷۵۰ و ۷۵۱

۹۱ - ثعالبی نیشابوری، ج ۱، ص ۹۲، و ابوعلی مسکویه، ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹

۹۲ - ساموئل کریمر، ص ۲۰۵ و ۲۰۶ به اختصار در محل نقطه‌چین

۹۳ - بلعمی، ص ۵۱۹ تا ۵۲۲ به اختصار در محل نقطه‌چین

۹۴ - مسکویه رازی، ج ۱، ص ۶۸

۹۵ - ابن‌رسته، ص ۱۱۹ و ۱۲۰

۹۶ - مفاتیح‌العلوم، ص ۱۱۱

۹۷ - تاریخ قم، ص ۱۸۰ و ۱۸۱ به اختصار در محل نقطه‌چین

۹۸ - ساموئل هنری هوگ، اساطیر خاورمیانه، ص ۲۸

۹۹ - همان کتاب، ص ۴۱ و ۴۲، کریمر، ص ۱۶۷

۱۰۰ - همان کتاب، ص ۴۰

۱۰۱ - خاقانی شروانی، دیوان، ص ۳۵۹. لغت‌نامه، ذیل کلمه دیلم

۱۰۲ - کریمر، ص ۱۶۸

۱۰۳ - حدودالعالم، ص ۱۴۳

۱۰۴ - شاهنامه، ج ۱، ص ۳۱۷

۴۷ - همان کتاب، ص ۱۱۹

۴۸ - کریمر، الواح سومری، ص ۲۵۷ و ۲۵۸ به اختصار در محل نقطه‌چین

۴۹ - مصاحب، دایرة‌المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۰۳۰ ذیل کلمه دیو

۵۰ - ابراهیم یورداد، یشتها (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۱۲

۵۱ - جمیس دارمستر، تفسیر اوستا و ترجمه گاتها، ص ۳۵۷ (یسنا، هات-۳۲، بند ۳)

۵۲ - اوستا (نامه مینوی آئین زرتشت)، از گزارش ابراهیم یورداد نگارش

جلیل دوستخواه (تهران، مروارید، ۱۳۶۲)، ص ۱۴۳ (یشتها، کرده ششم، بند-

۲۲)

۵۳ - همان کتاب، همان‌جا، وقتی که هوشنگ پیشدادی صد اسب و هزار گاو و

ده‌هزار گوسفند پیشکش آنها می‌کند، از وی خواستار می‌شود که به او کامیابی

دهد تا دوسوم دیوان مازندران را بر زمین افکند.

۵۴ - حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۲۲

۵۵ - ابوسعید عبدالحی گردیزی، زین‌الآخبار (تاریخ گردیزی)، ص ۳۲

۵۶ - داراب هرمز دیار، روایات، به کوشش مدی (بمبئی، ۱۹۲۲م)، ج ۱، ص

۳۱۳ و نیز: کریستن سن، نخستین انسان و نخستین شهریار، ج ۱، ص ۲۳۲.

۵۷ - نوروژنامه، منسوب به حکیم عمرین ابراهیم نیشابوری

۵۸ - برهان قاطع، ج ۲، ص ۹۱۷ ذیل کلمه دیو

۵۹ - فرهنگ آندراج، ج ۳، ص ۱۹۹۲، ذیل کلمه دیو

۶۰ - لغت‌نامه دهخدا، کلمه دیو، به نقل از التودین.

۶۱ - مصاحب، دایرة‌المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۰۳۰، و نیز لغت‌نامه دهخدا،

ذیل کلمه دیو

۶۲ - فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵

۶۳ - همان کتاب، ص ۲۰ و نیز عبدالملک‌بن محمدثعالبی نیشابوری، غرر اخبار

ملکوک‌الفرس (تاریخ ثعالبی)، ص ۱۱

۶۴ - ابوالحسن بیهقی، تاریخ بیهقی، ص ۲۸۱، و نیز: فردوسی شاهنامه، ج ۲ ص

۱۴۹۷، زکریا قزوینی، آثارالبلاد و اخبارالعباد، ص ۲۱۴

۶۵ - سفرنامه ابودلف در ایران، ص ۸۰

مرکز مطالعات اسلامی

[وابسته به مکتب ولی عصر (عج)]

«ویژه خواهران»

برای سال تحصیلی ۷۱-۷۲، تنها از

خواهران دانشجو می پذیرد.

پایین ترین مدرک مورد قبول، دیپلم متوسطه است ولی دانشجویان
شرط سنی ندارند.

برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن ۹۲۵۸۷۲ تماس حاصل
فرمایید.



امان نظر و معامله با آشنا کنند

رساله جامع علوم انسانی



هر آگهی تجاری، از کلمات «متن» و طراحى «مضمون» تشکیل
می یابد. گلچرخ، هم با «کلمه» آشناست و هم با هنر ارائه خوب،
از طریق گرافیک، آگهی های تجاری خود را به «گلچرخ» بسپارید.

تلفن ۹۷۱۸۱۸

